

متن پیاده سازی شده جلسه سی و هشتم سال پنجم درس خارج فقه القضا 14 آذرماه 1401

بسم الله الرحمن الرحيم

ادامه بررسی روایات

مرحوم نوری در لؤلؤ و مرجان تا حدودی این کار ما را انجام داده است؛ اما کمتر فقهی است. روایات را رصد می‌کنیم. از مرحوم کلینی چهار روایت آوردم. بیان کردیم از آن روایات، حرمت نمی‌توانیم استفاده کنیم. امروز هم تعدادی روایت را بررسی می‌کنیم.

روایت اول: رسول الله (ص): «أقرؤا القرآن و اعملوا به و لاتجفوا عنه و لاتغلوا فيه و لاتأكلوا به»

«لاتجفوا» یعنی روی قرآن بایستید و عبور نکنید. «لاتغلوا فيه» یعنی در قرآن زیاده‌روی نکنید. داخل در بحث نیست؛ اما منظور از «لاتغلوا فيه» چیست؟ شاید رسول الله (ص) می‌خواهند بگویند در استفاده از قرآن زیاده‌روی و غلو نکنید. شاید منظور از غلو در قرآن این باشد که بگوییم کتاب الله کفایت می‌کند و سراغ عترت نرویم. همانند آن کس که «حسبنا کتاب الله» را بیان کرد. رسول خدا (ص) بر روی قرآن و عترت تأکید کردند. اگر غلو پیرامون شخص گفته شده باشد، یعنی خداانگاری نکنید و در مورد آن شخص غلو نکنید. در مورد اهل بیت است که غلو نکنید.

«ولاتأكلوا به» شاهد ما این عبارت است. یعنی قرآن را سرمایه خود قرار ندهید.

روایت دوم: رسول الله (ص): «من قرأ القرآن فليسأل الله به؛ فانه سيأتي اقوام يقرؤون القرآن و يسألون به الناس» کسی که قرآن می‌خواند باید از خداوند به قرآن درخواست کند. به‌زودی اقوامی خواهند آمد که قرآن می‌خوانند و به‌وسیله قرآن از مردم درخواست می‌کنند.

روایت سوم: فقه الرضا (ع): «لاتأكلوا الناس بآل محمد فان التأكّل بهم كفر»

منظور از کفر این است که شخص در مسیر کفر قرار می‌گیرد یا شخص واقعاً کافر است. این موارد را باید دقت کنیم. کسی که می‌خواهد آل محمد را منبع درآمد خود قرار دهد؛ مثلاً مواردی که معجزات بی‌مورد به نفع او است آن را بیان کند یا خداانگاری کند.

غالبان زمان امام صادق (ع) این کار را می‌کردند. ابو الخطاب در ابتدا گفت امام صادق (ع) پیامبر است. در ادامه گفت امام صادق (ع) خدا است و من هم پیامبر (ص) او هستم. این فرد دختری به اسم زینب داشت. مردم کوفه وقتی به او می‌رسیدند می‌گفتند السلام علیک یا بنت رسول الله. در روایت است این فرد در مدینه با هفتاد محافظ، خدمت امام صادق (ع) آمد. این افراد از آل محمد تأکل می‌کردند.

روایت چهارم: در روایتی رسول خدا (ص) بالاترین افراد را در شرّ «من أكل الدنيا بالدین» می‌دانند.

این افراد از طریق دین، دنیا را برمی‌گزینند. در واقع مبیع دنیا می‌شود و ثمن دین می‌شود.

در این روایات دلالت بر حرمت مشکلی ندارد. در روایت اول «لاتأكلوا» صیغه نهی است. در روایت فقه الرضا (ع) تأکل را کفر می‌داند. در روایت آخر، با لحن تند بیان می‌کند که شرورترین افراد هستند. اما این روایات سند ندارند. معمولاً در این موارد می‌گوییم اطمینان به صدور داریم. در این موارد تواتر اجمالی بیان می‌کنند. تواتر اجمالی یعنی اجمالاً انسان می‌داند که چیزی از معصوم صادر شده است. در تواتر اجمالی، قدر متیقن مفید است؛ لذا اگر روایتی باشد که دلالت خاصی دارد، آن دلالت، سند می‌خواهد. در اینجا با توجه به این روایات، می‌توانیم بگوییم قطعاً یک چیزی از معصوم صادر شده است.

روایاتی تندتر و دلالتی متفاوت

روایت اول: رسول الله (ص): «مکتوب فی الكتاب الاول: یابن آدم علم مجاناً کما علمت مجاناً»

در کتاب اول نوشته شده است (منظور اولین چیزی که در عالم نوشته شده است): پسر آدم مجانی تعلیم کن، همان طور که مجانی آموزش دیده‌ای. این «عَلِّم» شامل فیزیک و شیمی هم می‌شود. قدر متیقن آن علم دین است. اصطلاحاً می‌گویند حذف متعلق مفید عموم است. اینجا متعلق «عَلِّم» حذف شده است؛ اما قدر متیقن آن علوم دین است.

روایت دوم: عنه صلی الله علیه و آله: «علم الله تعالی آدم ألف حرفة من الحرف و قال له: قل لولدک و ذریکت: إن لم تصبروا فاطلبوا الدنیا بهذه الحرف، و لا تطلبوها بالدین فإن الدین لی وحدی خالصاً ویل لمن طلب الدنیا بالدین، ویل له» رسول الله (ص) فرمود: خداوند هزار حرفه به آدم تعلیم کرد و به او گفت: به فرزندان و ذریهات بگو. اگر نمی‌توانید در دنیا زهد داشته باشید دنیا را به این حرفه‌ها طلب کنید و دنیا را به دین طلب نکنید. به‌درستی که دین برای من است وای بر کسی که دنیا را به دین طلب کند وای بر او.

روایت سوم: عنه صلی الله علیه و آله: «ویل لامتی من علماء السوء یتخذون هذا العلم تجارة یبیعونها من أمراء زمانهم ریحا لانفسهم، لأریح الله تجارتهم»

وای بر امت من از علما سوء، علمایی که علم را تجارت قرار می‌دهند. برای سود بردن خودشان، علم خود را به امیران زمان خود می‌فروشند.

روایت چهارم: الامام الباقر (ع): «لعن رسول الله صلی الله علیه و آله من نظر الی فرج امرأة لاتحل له و رجلاً خان أخاه فی أمراته و رجلاً احتاج الناس الیه لیفقههم فسألهم الرشوة» .

روایت پنجم: امام صادق (ع): «من احتاج الناس الیه لیفقههم فی دینهم فسألهم الأجرة کان حقیقا علی الله تعالی ان یدخله نار جهنم» .

نکته مهم: باید دقت شود که در اینجا چند بحث است و نباید همه را یکی کنیم. یک بحث، اخذ اجرت از محتاج است؛ مثلاً از زن و مردی که می‌خواهند احکام خود را آموزش ببینند پول می‌گیرد. یک بحث، اخذ اجرت از حکومت است. ما می‌خواهیم بین اینها فرق بگذاریم. این که نمی‌تواند از محتاج به علم پول بگیرد الزاماً به این معنا نیست که اخذ اجرت از حکومت هم ممنوع باشد.

بحث هدیه و دریافت رزق از بیت‌المال نیست. منظور اخذ اجرت از حکومت است. علما این دو مورد را زیاد جدا نکردند. علماً معمولاً دو چیز بیان کرده‌اند: یک مورد اخذ اجرت و یک مورد ارتزاق از بیت‌المال. به نظر ما در این موارد سه چیز داریم: یک مورد اخذ اجرت از اشخاص است. یک مورد ارتزاق از بیت‌المال است. یک مورد اخذ اجرت از حکومت است. بر فرض این که از روایات استفاده شود که نمی‌توانیم در مقابل شستن میت اجرت بگیریم آیا نمی‌توانیم از پول حکومت عده‌ای را استخدام کنیم تا مرده‌ها را غسل بدهند.

در روایت آخر می‌فرماید کسی که مردم به علم او نیاز پیدا کنند و او درخواست اجرت کند، واقعاً سزاوار است که خداوند او را به آتش ببرد. بنده از این معنا به حرمت نمی‌رسم. «سزاوار است» حرمت را نمی‌رساند. اگر اخذ اجرت حرام است صریح بگویند داخل جهنم می‌شود یا حرام است. بر فرض که دلالت روایت بر حرمت کامل باشد، حد این روایت در موردی است که اجرت را از اطراف قضیه بخواهد بگیرد.

حدیث قبلی از امام باقر (ع) هم این است «فسألهم الرشوة». حدیث پیامبر (ص) هم می‌فرمود «یبیعونها من أمراء زمانهم» علمشان را به امیران زمان خود می‌فروشند؛ مثلاً به حکومت می‌فروشند. در این روایت نمی‌گویند که از اطراف قضیه اجرت می‌گیرند؛ بلکه از حکومت اجرت می‌گیرد؛ اما در عین حال می‌گویند نباید اجرت بگیرند. اینها ممکن است در نتیجه‌گیری ما تأثیر بگذارد.

در حدیثی که پیامبر (ص) فرمود: «ویل لامتی من علماء السوء» این دال بر حرمت نیست مگر این که از کلمه علماء سوء بخواهیم حرمت استفاده کنیم. منظور پیامبر (ص) از علماء سوء کسانی هستند که از طرف حکومت برای تدریس انتخاب می‌شوند یا علمایی که نگاه آنها به خواسته‌های امیران و حاکمان است و هر چه آنها می‌خواهند می‌گویند. به نظر ما منظور پیامبر (ص) از علماء سوء، علمایی هستند که قصد سو و ناروایی دارند و صرفاً یک تدریس و تعلیم نیست.

روایت ششم: عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن الفضل ابن كثير عن حسان المعلم قال: سألت ابا عبدالله عليه السلام عن التعليم فقال: «لاتأخذ على التعليم اجرا» قلت: الشعر و الرسائل و ما أشبه ذلك اشارك عليه؟ قال: «نعم بعد أن يكون الصبيان عندك سواء في التعليم لاتفضل بعضهم على بعض» .

سند روایت تا فضل بن كثير خوب است؛ اما فضل بن كثير و حسان معلم سند روایت را ضعیف می‌کنند. منظور از تعلیمی که در روایت، از امام سوال کرده است تعلیم قرآن و این‌گونه مسائل است. امام فرمودند: در مقابل تعلیم اجر گرفته نمی‌شود. فرد سوال کرده است که اگر شعر و نامه‌های تاریخی و مانند آن را تعلیم می‌دهم و بر آن شرط می‌گذارم. امام فرمودند: اشکالی ندارد.

منظور امام از ممنوعیت اخذ اجرت، اجرت بر تعلیم قرآن و علوم دینی بوده است؛ لذا در ادامه که می‌گوید من شعر آموزش می‌دهم، امام می‌فرمایند اخذ اجرت اشکالی ندارد. می‌توانیم طور دیگری هم روایت را معنا کنیم، به این صورت که بگوییم در مورد دوم که امام اجازه اخذ اجرت می‌دهد به جهت این است که فرد از ابتدا شرط گذاشته است.

امام هم در ادامه به او نصیحتی می‌کنند که بین بچه‌ها تفاوتی قائل نشود. آیا این عبارت دال بر حرمت تفضل دادن برخی از بچه‌ها بر برخی دیگر است یا خیر؟